

شعر به روایت شاعران

دکتر محمدرضا صالحی مازندرانی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

دیدگاه‌هایی که شاعران بزرگ و صاحب‌سبک در باب شعر و عناصر دربرگیرنده آن در لایه‌هایی از سروده‌های خویش آورده‌اند، گاه نکته‌های بسیار باارزشی را درباره شعر و چیستی آن بیان می‌کند که اغلب منتقدان ادبی از آن ناآگاهند. این دیدگاه‌های نقادانه و گاه شبه‌فلسفی که اغلب با بیانی هنری و برخاسته از زمینه‌های شهودی مطرح شده، به لحاظ کمی به اختصار و درون تصویر یا بیانی کوتاه و غیرمستقیم آشکار شده است. نکته اینکه با استخراج و نقد و تحلیل این نظریات می‌توان به اندیشه‌های باارزشی در باب شعر دست یافت که مانند آن‌ها گاهی در سخنان نظریه‌پردازان ادبی نیز آمده است و می‌توان برتری و پیشی گرفتن شاعران را در نقد تجربه‌مندانه شعر نمایاند.

بررسی و طبقه‌بندی و تحلیل نگاه‌ها و دیدگاه‌های شاعران در باب شعر تا حدی درخور توجه است که می‌تواند شاخه‌ای مستقل در تاریخ نقد ادبی در حوزه ادبیات فارسی را به خود اختصاص دهد و معیارهای سنتی در موازین بررسی سبک‌های شعری را دگرگون سازد.

واژه‌های کلیدی: نظریه ادبی، نقد شعر، نقد ذوقی، بیان هنری، دیدگاه شاعران.

۱. مقدمه

از روزگار افلاطون و ارسطو تا به امروز، تلاش ادیبان، برای یافتن تعریف و توصیف ماهیت شعر به پاسخی بسنده و روشن نرسیده است؛ زیرا هر بار که پژوهنده‌ای کوشیده برای پایان دادن به این بحث، تعریفی جامع و مانع از «شعر» عرضه کند، بار دیگر سخن او در برابر آفرینش‌های شعری تازه‌تر جلوه و دامنه خود را از دست داده و همچنان، شناخت جنبه‌هایی از ماهیت شعر بدون پاسخ مانده است.

به‌راستی شعر، این پدیده انسانی و در تعبیری دیگر، این موهبت الهی چیست؟ آیا شعر چنان‌که افلاطون پنداشته مانده‌ای آسمانی است که به‌صورت الهام بر دل و جانی سبکبال و پذیرا عرضه می‌شود؟ (افلاطون، ۱۳۶۷: ۶۱۱/۲) آیا شعر چنان‌که ارسطو می‌گوید، گونه‌ای تقلید ذهنی همراه با موسیقی طبیعت و حالات بشری است؟ (ارسطو، ۱۳۵۷: ۱۱۳) آیا پدیده‌ای است انسانی که احساس و خیال اساس آن را تشکیل می‌دهد؟ آیا چندان‌که معتقدان قرون میانه در غرب می‌پنداشتند، دستمایه تکاپو و پرداخت ذهن انسان در رویارویی با پدیده‌های عینی است؟^۱ آیا چنان‌که فرمالیست‌ها می‌پنداشتند، حادثه‌ای است پیش‌بینی‌ناشدنی که در زبان روی می‌دهد و آیا نگرش خاصی از حقیقت است که به‌مدد زبان به تصویر درآمده است؟ آیا موسیقی واژگان است که در بستر زبان جاری شده است؟^۲ و بسیاری از پرسش‌های دیگر که هر کدام با پدید آمدن اندیشه‌های جدید در حوزه آفرینش‌های هنری، که در ذهن فرهیختگان و اندیشه‌سازان مطرح می‌شود، پاسخ‌هایی را برای شناخت شعر درخواست می‌کنند.

باید توجه کرد که امروزه، بسیاری از تعریف‌ها در باب شعر با گسترش افکار فلسفی و زیبایی‌شناختی، روان‌شناسی، انسان‌شناسی، زبان‌شناسی و پیدایش مکتب‌های گوناگون در زمینه نقد و نظریه ادبی، گستردگی بیشتری یافته است؛ به‌گونه‌ای که اگر در گذشته تنها فلاسفه و نظریه‌پردازان فلسفی و بلاغی خود را شایسته پاسخگویی به این پرسش می‌دیدند، امروزه تمام افراد در حوزه علوم گوناگون سعی می‌کنند از دیدگاه خود پاسخی بسنده به این موضوع بدهند. اما سهم صاحبان واقعی شعر، یعنی «شاعران» در این زمینه کدام است؟ آیا اساساً شاعران شایستگی پاسخگویی به این پرسش را خواهند داشت؟ و اگر این شایستگی را دارند، آیا تا به حال در این باره

سخنان ارزشمندی را بیان کرده‌اند؟ و اگر گفته‌اند، سخنان ایشان به لحاظ معیارهای علمی و فلسفی چگونه ارزیابی می‌شود؟

این مقاله برآن است تا در مجالی کوتاه این نکات را روشن سازد: اول اینکه، شاعران در سخن گفتن درباره شعر و عناصر دربرگیرنده آن از شایستگی لازم برخوردارند. دوم اینکه، در میان سروده‌های اغلب شاعران می‌توان به اشعاری برخورد که در آنها اندیشه‌های درخور توجه در باب شعر و عناصر دربرگیرنده آن مطرح شده است. سوم اینکه، برخلاف نظر بعضی از اندیشمندان و پژوهشگران، سخنان شاعران در این زمینه یکسره جنبه ذوقی ندارد و بسیاری از آنها - که به‌ویژه در کلام بزرگان شعر و هنر عرضه شده است - با اینکه جامه‌ای ذوقمندانه بر خود پوشیده، ماهیتی فلسفی دارد و حتی از آنها می‌توان در درک بیشتر و ژرف‌تر ماهیت شعر بهره برد.

اما پیش از ورود به بحث اصلی، اشاره‌ای به پیشینه نقد و تحلیل آرای شاعران در باب شعر بی‌مناسبت و خالی از فایده نخواهد بود.

۲. پیشینه روایت شاعران از شعر

به نظر می‌رسد نخستین کسی که بین پژوهشگران معاصر به دیدگاه شاعران درباره شعر پرداخته است، عبدالحسین زرین‌کوب باشد. زرین‌کوب در کتاب *نقد ادبی خود* - که نخستین بار در سال ۱۳۳۸ چاپ شد - ضمن بررسی اندیشه‌های نقادانه در دوره‌های مختلف شعر فارسی، از نوعی نقد به نام «نقد ذوقی» سخن به میان می‌آورد و می‌نویسد:

در آثار شعرا سخنانی در باب شعر و ماهیت و اغراض آن هست؛ اما جنبه فلسفی و منطقی موضوع کمتر مورد بحث و توجه آنها قرار دارد و نظر آنها در باب شعر بیشتر از جهت اوصاف لفظی و معنوی آن است و بیشتر در حد آن هستند که معیارهای جهت تشخیص و تعیین شعر خوب به دست داده باشند. (۱۳۶۹: ۲۱۳/۱)

سخن زرین‌کوب در این زمینه با ذکر نمونه‌هایی محدود از شواهد شعری همراه شده که اغلب آنها به شیوه نقادی شاعران مربوط است.

پژوهشگر دیگر، پوران‌دخت کاشانی است که در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود در سال ۱۳۵۶ به راهنمایی مهدی محقق به بررسی آرای نه تن از شاعران ادب فارسی پرداخت و کوشید تا اندیشه‌های فرخی، منوچهری، انوری، خاقانی، جمال‌الدین عبدالرزاق، کمال‌الدین اسماعیل، ابن‌یمین، سلمان ساوجی و حافظ را درباره شعر بررسی کند. این اثر کاستی‌هایی دارد که نداشتن طرحی مشخص برای بررسی دیدگاه شاعران، نامناسب و ناکافی بودن شواهد شعری و نداشتن دیدگاه تحلیلی به موضوع از جمله آن‌هاست.^۴

پژوهشگر دیگری که با آوردن شواهد بیشتری به حوزه این بحث وارد شد، محمود درگاهی است. وی در صفحاتی از پایان‌نامه خود -که سال ۱۳۷۱ با عنوان **نقد شعر در ایران** به راهنمایی زرین‌کوب نوشته شد و در سال ۱۳۷۷ با همین نام به چاپ رسید- درباره دیدگاه شاعران در باب شعر سخن گفته و بسیار کوتاه و بدون جداکردن آرای شاعران از یکدیگر، به بررسی دیدگاه‌های آنان در این زمینه پرداخته است. وی در پایان نتیجه گرفته که سخنان شاعران درباره شعر «یک‌سره مبهم و از ارزش نقادی تهی است. درحقیقت چون این شاعران شناخت کاملی از شعر نداشتند، در تعریف آن سعی می‌کردند با آوردن یک صفت کلی و یا تشبیه شعر خوب به چیزی خوب و پسندیده و شعر بد به چیزی ناپسندیده، تکلیف خود را انجام‌شده ببیند.» (۸۳).

نصرالله امامی نیز در کتاب **مبانی و روش‌های نقد ادبی** که در سال ۱۳۷۷ چاپ شد، زمینه‌های آرای انتقادی در ادبیات کلاسیک فارسی را در سه منبع: نقد تذکره، نقد ادیبان و نقد شاعران دانسته، در این میان، سهم چشمگیری از دریافت‌های انتقادی در میراث ادبی گذشته را نهفته در سروده‌های شاعران برجسته کهن می‌داند. وی رودکی را سردسته این شاعران معرفی می‌کند (امامی، ۱۳۸۵: ۲۸-۲۹).

پژوهش دیگر در این باره، رساله دکتری محمود فتوحی با عنوان **دیدگاه‌های نقد ادبی در عصر صفویه** است که در سال ۱۳۷۴ و به راهنمایی زرین‌کوب نوشته شده است. این رساله در سال ۱۳۷۹ با عنوان **نقد خیال** به چاپ رسید. در این پژوهش هم نویسنده ضمن بررسی بعضی از دیدگاه‌های شاعران سبک هندی، به نقد شعر پرداخته

و از این طریق با ذکر شواهدی محدود، از بعضی نظریات شاعران سبک هندی درباره شعر سخن گفته است (فتوحی، ۱۳۷۹).

همچنین رساله دکتری نگارنده با عنوان *ماهیت شعر به روایت شاعران* به راهنمایی نصراله امامی در سال ۱۳۸۱ نوشته شده که در آن شعر چند شاعر بزرگ ادب فارسی (از فردوسی تا ملک الشعراء بهار) از جنبه موضوعات نظریه ادبی و نقد شعر بررسی و سنجش علمی شده است.^۵

[پایان نامه دیگری در دوره کارشناسی ارشد با نام *بوطیقای ادبی صائب*، توسط اعظم خانی و به راهنمایی حبیب الله عباسی در دانشگاه تربیت معلم تهران (۱۳۸۷) نوشته شده که دیدگاه‌های صائب درباره شعر و شاعری را بررسی کرده است].^۶ به جز آنچه گفته شد، در برخی از کتاب‌هایی که به تازگی در موضوع نقد ادبی نوشته شده، به نقد شاعران نیز اشاراتی رفته است. یکی از این پژوهش‌ها کتاب *نقد ادبی* سیروس شمیسا است که نویسنده در بخش کوتاهی از آن با آوردن شواهدی کلی، بر ارزش آرای شاعران در باب شعر تأکید کرده است (۱۳۷۸: ۴).

۳. آیا شاعران شایستگی سخن گفتن درباره شعر را دارند؟

این پرسش بدین سبب مطرح می‌شود که بیشتر پژوهشگران و منتقدانی که آرای شاعران را درباره شعر آورده‌اند سخن شاعران را که اغلب با احساسات و عواطف و خیالات شاعرانه همراه است، با اندیشه‌های فلسفی سازگار ندیده و دیدگاه‌های آنان را در باب شعر، شخصی و ذوقی پنداشته‌اند. از سوی دیگر، معتقدند که زبان و بستری که شاعران برای بیان اندیشه‌های خود درباره شعر به خدمت می‌گیرند، زبانی است که با احساس، عاطفه، تخیل و زیبایی پیوند دارد و بدیهی است که با مبانی خاص استدلالی و منطقی نظریه‌پردازان ادبی ناسازگار است.

بدیهی است که با پژوهش و اندکی درنگ، به‌ویژه در گستره شعر فارسی، بیان این‌گونه داورهای کلی و جزمی، به‌ویژه در مورد تمام شاعران چندان اصولی و علمی نیست. اما با این حال، باید پذیرفت که بخش چشمگیری از آرای شاعران ذوقی است و با معیارهای رایج علمی در حوزه نظریه ادبی هماهنگی ندارد و شاید یکی از دلایلی

که بعضی را بر آن داشته است تا نسبت به ارزش دیدگاه شاعران درباره شعر یک‌سره با دیده تردید بنگرند، همین موضوع باشد.

با بررسی‌های روشن در سروده‌های شاعران، آشکار می‌شود که سخنان و آرای آنان درباره شعر یک‌سره جنبه ذوقی ندارد و نیز اینکه به برخی از این آرای به‌ظاهر ذوقی و شخصی نمی‌توان ناآگاه بود و آن‌ها را بی‌ارزش دانست؛ زیرا در پاره‌ای از این دیدگاه‌ها می‌توان اندیشه‌های سنجیده‌ای را درباره شعر و عناصر دربرگیرنده آن کشف کرد. در این مورد شاید سخن بندتو کروچه^۷ (۱۸۶۶-۱۹۵۲ م.) فیلسوف و زیباشناس مشهور ایتالیایی که سال‌ها به زیباشناسی هنر پرداخته است، راهنمای خوبی باشد؛ او می‌گوید:

چه بسا می‌بینیم کسانی که پیشه آن‌ها فلسفه و مسائل نظری نیست، یا مردمی که اهل فن نیستند یا هنرمندانی که بحث استدلالی را دوست نمی‌دارند یا مردمان ساده و بالاخره حتی عوام، افکار درست و عمیقی درباره هنر از خود نشان دهند که یا ضمن اظهار عقیده در خصوص آثار هنری معینی ظاهر می‌گردند و یا در قالب امثال و تعاریف از آنان شنیده می‌شود (کروچه، ۱۳۸۵: ۳۴).

نکته مهمی که نباید از یاد برد این است که بسیاری از شاعران بزرگ، به‌ویژه در ادب فارسی ضمن برخوردار از ذوق فطری و هوش سرشار، از علوم ادبی و مباحث نظری و فلسفی روزگار خویش آگاهی کافی داشتند و آنچه را در باب شعر و فرایند شاعری می‌گفتند، هرچند بر دریافته‌های درونی و شهودی آنان مبتنی است، باز هم می‌توانست با افکار نظری آنان در پیوند باشد. بی‌سبب نیست که شاعر حکیمی چون ناصر خسرو ضمن اینکه باور دارد شعرش از دل و درون او سرچشمه می‌گیرد، آشکارا می‌گوید با اندیشه‌های خردگرایانه‌اش نیز سازگار است:

چون من بر بیان دست خاطر گشادم خردمند گردن نهاد ناگزیرم
(۱۳۷۵: ۴۴۶)

و یا حافظ همین دریافت را دارد؛ آنجا که می‌گوید:

روان را با خرد در هم سرشتم وزان تخمی که حاصل بود کشتم
(حافظ، ۳۵۶)

سخن دیگر اینکه ناهمسانی زبان و تعبیر شاعرانه با زبان فلسفی و علمی نمی‌تواند دلیلی بر بی‌ارزشی سخنان شاعران درباره شعر باشد. نباید فراموش کرد که در طول تاریخ زندگی بشر، همین زبان عاطفی و تصویری انتقال‌دهنده بخش بزرگی از دانش و فرهنگ بشری بوده است؛ زیرا زبانی که علاوه بر داشتن ویژگی‌های زبان علمی و کاربردی، با انواع عناصر بیانی آماده و آراسته شده است، به‌یقین در مواردی می‌تواند نسبت به زبان رایج و علمی در انتقال دریافت‌های فکری و نظری از توانمندی بیشتری برخوردار باشد.

باید در نظر داشت که اندیشه‌های شاعران بزرگ و صاحب‌سبک بیش از اینکه نتیجه تأثیرپذیری از آرای نظریه‌سازان ادبی و جریان‌های فکری دوره‌های گذشته تا روزگار آنان باشد، براینند نبوغ ذاتی و تیزهوشی و دریافت‌های عمیق هنری ایشان است. چه بسا شاعران بزرگی که با اندیشه‌هایی که ضمن اشعار خود می‌آورند و یا از طریق سبک آفرینش‌های شعری و هنری خویش نمایان می‌سازند، بتوانند علاوه بر به پرسش همیشگی «شعر چیست؟»، در بارور ساختن و پیدایش اندیشه‌های جدید در ذهن نظریه‌سازان نیز نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند.

در کنار آنچه درباره اهمیت و لزوم بررسی دقیق سخنان شاعران درباره شعر آمد، باید گفت اگر گمان شود آرای بزرگان و نوابغ شعر درباره ماهیت شعر از ارزش مستقیم فلسفی نیز خالی است، باز ما برای ارضای حس کنجکاوی خود مشتاق و نیازمندیم که بدانیم شاعران درباره شعر و شاعری چه نظری دارند؛ چنان‌که علاقه‌مندیم بدانیم میکلائز^۸، داوینچی^۹، رافائل^{۱۰}، رامبراند^{۱۱} و پیکاسو^{۱۲} و نقاشان بزرگ دیگر جهان درباره هنر نقاشی چه گفته‌اند و یا کسانی چون موزارت^{۱۳}، بتهوون^{۱۴} و شوپرت^{۱۵} و موسیقی‌دانان بزرگ دیگر در باب موسیقی چه نظری داده‌اند.

۴. اعتبار سخن شاعران در بیان ماهیت شعر

با نظری گذرا، اما تحقیقی درمی‌یابیم که شاعران همواره به شیوه خاص خود در پی روشن کردن ماهیت شعر بوده‌اند. بررسی آثار شاعران گذشته نشان می‌دهد سراینندگان ادب فارسی از دوره‌های آغازین شعر فارسی که سده‌هایی از عمر آن می‌گذرد، اغلب

به ماهیت شعر بی‌توجه نبوده و در عین حال، همه شاعران بزرگ ادب فارسی به یک میزان به شعر و مسائل آن توجه نکرده‌اند. کسانی چون فرخی، انوری، نظامی، حافظ، صائب، بهار و نیما و معاصران او، بیشتر به حوزه موضوعات شعر و نقد آن وارد شده‌اند، به گونه‌ای که در اشعار سراینده‌ای چون صائب کمتر شعری می‌توان یافت که آشکارا یا نهفته به نکته‌ای در باب شعر اشاره‌ای نشده باشد. اما با وجود این، باید در نظر داشت که در ارزش‌گذاری آرای شاعران درباره شعر، با توجه به گستره گفته‌های آنان در باب شعر، نمی‌توان تمام سخنان آنان را به یک چشم دید؛ زیرا برای مثال ممکن است در قصیده‌ای بلند، اشارات بی‌شمار و گوناگونی در باب شعر آمده باشد که هیچ‌یک دارای ارزش چندانی در شعرشناسی نباشد و برعکس، چه بسا توصیفی به ظاهر ساده - در حد یک تشبیه یا استعاره در میان بیتی - مطلب ارزشمندی را درباره شعر بیان کند که با یک اصل مسلم و پذیرفته شده هنری و یا دیدگاه‌های نظریه‌سازان برابری داشته باشد. برای نمونه در این بیت حافظ که می‌گوید:

کس چون حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

شاعر ضمن بالیدن به ارزش هنری شعرش، دست‌کم به دو نکته مهم نقد شعر اشاره کرده است: یکی اینکه، عنصر زیبایی از عناصر ذاتی شعر است که به تعبیر او به صورت آرایشگری در سخن ظاهر می‌شود؛ دیگر اینکه، شاعر در شعر خود اندیشه و حقیقتی را بیان می‌کند که با درک شهودی بدان رسیده است. نکته اول علاوه بر یکسانی با نظر نظریه‌پردازانی که جوهر شعر و هنر را در زیبایی دیده‌اند، با نظر تقریباً همه اندیشمندان ادبی موافق است؛ حتی کسانی چون تولستوی^۶ هم که برای شعر رسالت اجتماعی قائل شده‌اند، زیبایی را بنیادی‌ترین عنصر هنر دانسته‌اند. نکته دیگر در این سروده حافظ نیز مورد توجه بعضی از فیلسوفان بزرگ گذشته چون افلاطون و نظریه‌پردازان پسین چون بندتو کروچه بوده است؛ چنان‌که کروچه در تعریف هنر می‌گوید: «هنر عبارت است از شهود». (کروچه، ۱۳۸۵: ۵۴).

نگرش شبه‌فلسفی شاعران به شعر در سایه ملاحظات گوناگون همین ذوق و علاقه‌مندی آنان به مسائل نقد شعر، سبک و شیوه تازه آنان، اوضاع فکری و ادبی

عصرشان و نیز عوامل دیگر می‌تواند به لحاظ گستردگی و ارزش متفاوت باشد. برای روشن شدن این موضوع بی‌مناسبت نیست برای نمونه، علل روی آوردن شاعری چون صائب را بررسی کرد که شاید بیش از شاعران دیگر در این قلمرو به بیان دیدگاه‌های خود پرداخته است. هدف از این بررسی، نشان دادن مبانی استنباطی صائب با انگیزه تعمیم نسبی آن به دیگر شاعران است.

۵. مبانی استنباطی صائب در نقد شعر

از بررسی اشعاری که صائب در نقد شعر دارد، دریافت می‌شود که سه مبنا در آرای او تأثیرگذار بوده است:

۱-۵. ذهن تیزبین و نکته‌سنج شاعر

بی‌گمان، مهم‌ترین عاملی که موجب شده شاعری چون صائب به شعر و شاعری با نگاهی اندیشمندانه بنگرد و باورهای خویش را که نتیجه تأمل و جست‌وجو در این پدیده مرموز انسانی است بیان کند، ذهن تیزبین و نکته‌سنج و آگاه اوست؛ آن‌چنان‌که خود در این باره می‌گوید:

از پیچ و تاب اهل سخن صائب آگه است چون سرو هر که مصرعی ایجاد می‌کند

(صائب، ۱۳۶۴: غ ۴۱۸۳)

البته او داشتن اندیشه‌های تحلیل‌گرایانه در مورد شعر و شاعری را علاوه بر تیزبینی و آگاهی از شیوه‌های شاعری، وابسته به پیجویی و تمرین شاعر در فهم بیشتر سبک‌های گوناگون شعری می‌داند:

سال‌ها اهل سخن باید که خون دل خورند تا چو صائب آشنا با طرز مولانا شوند

(همان، غ ۲۶۰۴)

۲-۵. وضعیت خاص فکری، اجتماعی و ادبی روزگار شاعر

دومین دلیل توجه شاعری چون صائب به نقد شعر را باید در وضعیت خاص فکری، اجتماعی و ادبی روزگار او، یعنی عصر صفوی جست‌وجو کرد^{۱۷}؛ زیرا بیرون رفتن شعر از دربار پادشاهان ایران و تغییر در هویت و مرتبه اجتماعی مخاطبان شعر،

مهاجرت بسیاری از شاعران ایرانی به دربار پادشاهان کشورهای همجوار، تغییر در ذائقه زیبایی‌شناسی شاعران و مخاطبان آنان و ظهور و گسترش شیوه جدید شاعری و تلقی شاعران از شعر، دگرگونی‌هایی را پدید آورد. تشکیل انجمن‌های رسمی و غیررسمی در ایران و هند، به‌ویژه در انجمن‌های عمومی چون قهوه‌خانه‌ها و بازارها و در نتیجه جابه‌جایی ذوق و اندیشه از راه شعرخوانی و گاه بررسی و نقد اشعار و نوشته شدن کتاب‌های ادبی و تذکره‌های گوناگون و گاه با محتوایی انتقادی در ایران و شبه‌قاره هند، که تعداد آن‌ها از هر دوره تاریخی دیگر بیشتر است، چشم‌انداز تازه‌ای را در نقد شعر گشود. سرانجام، رقابتی میان شاعران ایرانی و فارسی‌گویان هند پدید آمد که همواره موجب می‌شد تا برای رد یا اثبات شعر یا شاعر، داوری‌هایی صورت گیرد (فتوحی، ۱۳۷۹: ۱۴-۱۵). بی‌گمان هر یک از این مسائل می‌توانست انگیزه‌ای برای شاعر نکته‌سنجی چون صائب باشد تا نقد را به عرصه شعر خویش وارد سازد و درباره شعر و شاعری با نگاهی انتقادی سخن گوید.

۳-۵. ظهور و گسترش سبک تازه

سومین عامل برای روی آوردن شاعری چون صائب به نقد شعر را باید در ابعاد ظهور و گسترش سبک هندی جست؛ سبکی که سنت‌های شعری دوره‌های قبل را به هم ریخت و مسیر شعر را به راهی تازه کشاند؛ راهی که موجب تحولاتی چشمگیر در صورت و معنای شعر شد و شعر آرمانی شاعران را با آنچه در گذشته مورد توجه بود، یک‌سره متفاوت ساخت. طبیعی است برای این‌همه سنت‌شکنی و تحول، پشتیبانی‌های سرسخت و اندیشمندانه لازم بود تا با طرح معیارهای جدید و دفاع از شیوه‌های نوخاسته در شعر و شاعری، آن را مورد حمایت قرار دهد. صائب که از بزرگان این تحول ادبی است و خود درون این شیوه جدید، از امتیازات سبک شخصی خاصی برخوردار است، بی‌پروا در برابر سنت‌گرایان با آوردن بخشی از آرمان‌های ادبی این سبک، از آن پشتیبانی می‌کند و این‌گونه اندیشه‌های انتقادی خویش را در باب شعر و شاعری به سروده‌های خود راه می‌دهد؛ پس بیهوده نیست که صائب بارها در شعرش

با آوردن الفاظ و ترکیباتی چون «شیوه تازه»، «طرز نو» و... به این سبک جدید نازش می‌کند که:

صائب از طرز نوی کاندرا میان انداختی دودمان شعر را دادی بقای تازه‌ای
(صائب، ۱۳۶۴: غ ۶۸۸ و ۶۶۷)

به هر روی، با این گونه شیوه‌های تحلیل‌گرایانه، می‌توان علل رویکرد و زمینه‌های دریافت هر شاعری را به شعر و عناصر دربرگیرنده آن بررسی کرد. چنان‌که مشاهده شد، برخی از این زمینه‌ها شخصی و شهودی و برخی دیگر اجتماعی و بیرونی است.

۶. روایت‌های غیرمستقیم در ماهیت شعر

نکته شایان توجه اینکه، گاه دیده می‌شود برخی شاعران ادب فارسی با همه بزرگی و جایگاه اثرگذارشان، در سروده‌های خود چندان به موضوع شعر و بیان ماهیت آن علاقه نشان نداده‌اند. این شاعران با اینکه با طرز و شیوه شاعری خویش و تردیدهایی که در عمل به شیوه‌های موجود در زمان خود وارد کرده‌اند، به شیوه غیرمستقیم دیدگاهشان را در مورد شعر اصیل بیان کرده‌اند. در این مورد می‌توان از فردوسی شاعر پرآوازه ادب فارسی یاد کرد. این شاعر خردگرا با اینکه در مقدمات شاهنامه و جایی که انگیزه‌های خود را از سرودن این اثر والا یادآوری می‌کند، اشاراتی دارد که از آن‌ها می‌توان در نقد شعر بهره برد؛ اما در اثر خود به‌طور مستقیم و همه‌جانبه وارد حوزه مباحث نظری شعر نشده است.

استاد توس براساس سخن بیشتر صاحب‌نظران و فردوسی‌شناسان، در سرودن داستان‌ها و روایات حماسی که طبعاً با اهداف ملی و نیازهای فرهنگی و اجتماعی همراهی داشته، به امانت‌داری در گزارش روایات حماسی و پهلوانی پایبند بوده است (مینوی، ۱۳۷۲: ۷۶، ۷۹-۸۰؛ زرین‌کوب، ۱۳۵۵: ۲۴). از سوی دیگر، وی به‌طور طبیعی در جریان روایات داستانی و حماسی و حفظ جنبه‌های بلاغی و مقتضای موضوع به‌گونه‌ای عمل کرده است که ذهن خوانندگان خود را به گذشته‌ای دور بکشاند؛ گذشته‌ای که با زمان زندگی او و عقایدش قرن‌ها فاصله داشته است. فردوسی بدین وسیله می‌کوشد تا به اهداف خویش در حماسه‌پردازی دست یابد. از این رو، در گستره

شاهنامه نمی‌توانست زمینه‌ای مناسب برای ابراز اندیشه‌های خویش درباره شعر و هنر داشته باشد و حتی زمانی که در این باره و در موضوعات اعتقادی اشاراتی دارد، به دلیل همین بلاغت شگفت‌انگیز، مشکل می‌توان اندیشه‌های او را از عقاید و باورهای شخصیت‌های داستان‌هایش تمیز داد. به همین علت، چنانچه فردوسی مطالبی را اشاره‌وار در حوزه نقد شعر بیان کرده باشد - که به یقین چنین است - استخراج این دیدگاه‌ها همچون باورهای اعتقادی و اندیشه‌های دیگر او کاری بس دشوار می‌نماید و برای جستجوگر احتمال لغزش از جاده درستی و کجروی به ذهنیات نادرست وجود خواهد داشت.

به هر روی، با وجود شیوه‌های گوناگون نقد آثار هنری، استخراج نگرش‌های نقادانه و نظریه‌پردازانه شاعرانی نظیر استاد توس، که به طور مستقیم به طرح اندیشه‌های خود در مورد شعر پرداخته‌اند، با همه بازدارنده‌ها و دشواری‌هایی که بر سر راه دارد، چندان هم ناامیدکننده نیست. بدیهی است برای پژوهش در این امر شگرف و حساس به روشی دقیق و موشکافانه نیاز است؛ روشی که برای مثال بتوان با آن تمام اثر و حتی تمام آثار شاعر و هنرمند را به گونه‌ای هماهنگ بررسی کرد. همانند شیوه‌ای که منتقدان برای استخراج آرای داستان‌نویسان در حوزه داستان، از راه بازنمایی سبک داستان‌سرایی، نوع بیان هنری و چگونگی مضامین و موضوعات داستان‌های آنان استفاده می‌کنند و این شیوه که بر تأملات غیرمستقیم و روان‌شناسانه مبتنی است، دریافت غیرمستقیم آرای شاعران و داستان‌نویسان در عرصه نقد ادبی است.

۷. ارزش فلسفی در روایت شاعران از شعر

چنان‌که پیش از این اشاره شد، برخلاف دیدگاه بعضی از پژوهشگران و منتقدان ادبی، سخنان شاعران در مورد شعر یک‌سره جنبه ذوقی ندارد و برای بسیاری از آن‌ها، که به‌ویژه از سوی بزرگان شعر و هنر بیان شده است، می‌توان جنبه‌های فلسفی قائل شد و از آن‌ها در درک بیشتر و ژرف‌تر ماهیت شعر بهره برد؛ چنان‌که از روزگار ارسطو تا به امروز، آنچه شاعران بدین صورت به زبان اشاره و بیان هنری سروده‌اند، گاه دستمایه طرح اندیشه‌های فلسفی از سوی نظریه‌پردازان ادبی شده است. گفتنی است با بررسی

روشن گفته‌های شاعران و نیز آرای اندیشمندان و نظریه‌پردازان در این زمینه، می‌توان دریافت که اظهارات این دو، با تفاوتی که در شیوه بیان آن‌ها دیده می‌شود، به‌لحاظ محتوای فلسفی با یکدیگر همسانی شگفت‌انگیزی دارد. برای نمونه، در باب آفرینش شعر به دیدگاه چند شاعر بزرگ ادب فارسی اشاره می‌شود:

فرخی سیستانی در بیتی از قصیده مشهور «با کاروان حله» که در آن سنجیده‌ترین اندیشه‌ها را درباره شعر بیان می‌کند، در باب آفرینش شعر می‌گوید:

این را زبان نهاد و خرد رشت و عقل بافت

نقاش بود دست و ضمیر اندر آن میان

(۱۳۷۱: ۳۲۹)

وی با برجسته کردن نقش زبان، اندیشه و تصویر در شعر، ما را به یاد دیدگاه‌های صورت‌گرایانی چون ویکتور شک洛夫سکی^{۱۸} و رومن یاکوبسن^{۱۹} می‌اندازد که باور داشتند شعر و ادب زبان معمولی را دگرگون می‌کند و قوت می‌بخشد و به گونه‌ای نظام‌یافته آن را از گفتار روزمره منحرف می‌سازد (ایگلتون^{۲۰}، ۱۳۶۸: ۵). فرخی از سوی دیگر با تأکید بر نقش عنصر خیال و تصویر در شعر، اندیشه خواجه نصیرالدین توسی را به یاد می‌آورد که همواره بر عنصر تخیل در شعر تأکید داشت (۱۳۶۱: ۵۹۲-۵۹۳).

انوری، شاعر دیگر ادب فارسی، ضمن اینکه می‌گوید برای سرودن شعر جان خود را به رنج و سختی می‌اندازد:

چون من به راه سخن فراز آیم خواهم که قصیده‌ای بیاریم
صد بار به عقده در شوم تا من از عهده یک سخن برون آیم

(۱۳۶۴: ۳۲۹)

بارها تأکید می‌کند آن هنگام که شعر ناب از «بوستان سرای جان» او برمی‌جوشد و به قالب لفظ درمی‌آید، گویی قلم شاعر بی‌اختیار و در حالت مستی خودبه‌خود شعر را بر دفتر رقم می‌زند:

بر من چو باز شد در بوستان سرای جان زین نظم جانفزای جهان گشت چاکرم
باده لطیف نظم مرا بین که کلک چون سرمست می‌خرامد بر روی دفترم
(همان‌جا)

انوری با این دوبیت نازش آمیز، به دو نکته مهم اشاره می‌کند: اینکه شعر از اعماق جان و ناخودآگاه شاعر سرچشمه می‌گیرد و نیز زائیده لحظات از خودبی‌خودی و ناهشیارانه در شاعر است نکاتی که همواره مورد توجه غالب شعرشناسان و روان‌شناسان است.

نظامی نیز که آرای اندیشمندان‌ای در باب شعر دارد، همراه با دیدگاه افلاطون (افلاطون، ۱۳۶۷: ۶۱۲)، سرچشمه شعر را نیروهایی فرابشری می‌داند و بر آن است شاعر باید به یاری توان شاعری خود به آنچه از راه مکاشفه و شهود دریافته است، لباسی نو و برازنده از مضمون و صورت بپوشاند:

کین فسون را که جنی آموز است جامه نو کن که فصل نوروز است
زوطلب کن مرا که مغز من اوست من کیم بازمانده لختی پوست

(۱۳۶۳: ب: ۱۹)

در باور او، شاعر به این هدف دست نخواهد یافت، مگر اینکه تمام قوای وجودی او به همیاری برخیزد؛ از این رو، در بیانی فشرده ماهیت شعر را چنین توصیف می‌کند:

جان تراشیده به منقار گل فکرت خاییده به دندان دل

(۱۳۶۳: الف: ۸۳)

از سوی دیگر، مولانا هم با دیدگاهی افلاطونی به فرایند آفرینش شعر، شاعر را هنگام سرایش شعر خارج از اراده خویش می‌بیند:

تو مینداز که من شعر به خود می‌گویم تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم

(۱۳۶۳: ۲/۶۵)

سعدی که با تولستوی (۱۸۲۸-۱۹۱۰ م) رمان‌نویس و منتقد روس، به لحاظ تأکید بر جنبه‌های اخلاقی در شعر هم‌عقیده است (ر.ک. تولستوی، ۱۳۶۵)، شعر را حادثه‌ای می‌داند که در زمانی نامعلوم روی می‌دهد، آن‌چنان‌که شاعر در ظهور آن بازدارنده نیست:

مرا که طبع سخنگوی در حدیث آمد نه مرکبی است که بازش توان کشید عنان

او بر این باور است که شعر در حالت جوشش درونی و شور باطنی از دل برمی‌جوشد و گویی طوفانی است که از تنور دل زبانه می‌کشد:

اگر سفینه شعرم روان بود نه عجب که می رود به سرم از تنور دل طوفان
(۱۳۵۶: ۷۴۱)

حافظ نیز مانند مولانا ضمن اینکه شعر را موهبتی الهی می داند، می گوید:
حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خداداد است
(۲۷)

حافظ از کسانی است که درباره تأثیر ذهن و اندیشه در سرایش شعر، تردیدی به خود راه نداده است؛ هر چند در باور او شاعر بیشتر در شور و سرمستی و بی خردی شکوفا می شود و شعر همواره از دل و احساس شاعر برمی خیزد. او با این حال، تأثیرگذاری عقل را بر کیفیت شعر و حتی فهماندن و الهام آن به شاعر بسیار کارساز دانسته است. به نظر او، آن هنگام که شوری درونی برای سرودن شعر در جان شاعر پدیدار می شود، تمام قوای وجودی او در وحدتی شگفت با یکدیگر هم نوا و هم صدا می شوند و آنجاست که دیگر نمی توان میان احساس و عاطفه و ذهن و اندیشه مرزی پنداشت؛ گویی شاعر برای سرایش شعر، ناخودآگاه مفاهیم عقلی خویش را به رنگی از احساس درمی آورد و آن ها را از دریچه دل بیان می کند:

دل چو از پیر خرد نقل معانی می کرد عشق می گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود
(همان، ۱۴۰)

این سخن حافظ، گفته نورتروپ فرای^{۲۱}، منتقد و نظریه پرداز آمریکایی را به یاد می آورد که می گوید: «شعر، علاوه بر اینکه مانند نوشته استدلالی حاصل کنش عمدی و اختیاری ذهن است، حاصل مراحل است که زیرآگاهی یا پیش آگاهی یا نیمه آگاهی و همین طور هم آگاهی هستند.» (۱۳۷۷: ۱۱۰-۱۱۱).

صائب که پیش ازین از دیدگاه های ارزشمندش درباره شعر سخن رفت، درباره آفرینش شعر می گوید:

حلت طبعم چو آید بر سر مشاطگی غنچه پزمرده دل را لعل پیکانی کند
(۱۳۶۴: ۳۶۲۴)

از نظر صائب عقل حسابگر و «دردساز»، مانعی جدی بر سر راه تجلی عشق و شور باطنی ایجاد می کند؛ عشق و شوری که لازمه سرایش شعر است:

ای عقل خشک مغز، برو، دردسر ببر بی‌باده طبع اهل سخن و نمی‌شود
(همان، ۲۰۶۴)

ملک‌الشعراى بهار نیز شعر را موسیقی رهاشده‌ای از روح و جان شاعر می‌داند که
حالات او را بیان می‌کند و در ظهور آن گریزی نیست:

شعر شاعر نغمه آزاد روح شاعر است کی توان این نغمه را بنهفت با افسونگری
(۱۳۴۴: ۶۳۴)

و به این ترتیب دیدگاه آن دسته از نظریه‌پردازان ادبی را تأیید می‌کند که موسیقی را
ماده اصلی شعر و ابزار کارآمد بیان احساسات شاعر می‌دانند.

روشن است که گفته‌های شاعران ادب فارسی حتی در همین مورد، یعنی فرایند
شاعری، به همین چند بیت محدود نمی‌شود و تنها دیدگاه‌های سراینده‌گان بزرگ ادب
فارسی چون نظامی، مولوی، حافظ، صائب و بهار در این زمینه چنان گسترده است که
خود رساله مستقلی را می‌طلبد.

۸. نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه گفته شد می‌توان چکیده‌وار به نتایج زیر دست یافت:

۸-۱. برخلاف نظر برخی از منتقدان، شاعران در مقام صاحبان واقعی شعر، در بیان
اندیشه‌های خود درباره شعر، شایستگی کافی دارند و به صرف بهره‌مندی از زبان
تصویری و هنری، نمی‌توان سخنان آنان را یک‌سره ذوقی و فاقد ارزش علمی
دانست.

۸-۲. با بررسی کوتاه، اما تحلیل‌گرایانه در شعر بزرگان ادب فارسی، می‌توان دریافت
که آنان در بیان اندیشه‌های خویش در باب شعر، علاوه بر پشتگرایی به هوش ذاتی،
از دانش کافی برخوردار بوده‌اند؛ از این‌رو، در میان سروده‌های آنان به دیدگاه‌هایی
ژرف در مورد شعر برمی‌خوریم که گاه در روشن کردن ماهیت شعر بسیار مؤثرند.

۸-۳. با وجود تفاوتی که بین زبان فلسفی و زبان ادبی، به‌ویژه در شعر هست، گاه
به‌لحاظ مفاهیم کلی، میان سخن نظریه‌پردازان ادبی و گفته شاعران درباره شعر

همگونی شگفت‌انگیزی دیده می‌شود که خود اهمیت پرداختن به دیدگاه‌های شاعران را در باب شعر، بیش از پیش آشکار می‌سازد.

۴-۸. هر چند هنوز نظریه ادبی شعر کلاسیک فارسی به طور کامل شکل نگرفته است، این امر دلیل بر نبود پشتوانه قوی نظری برای تولید شعر و ادب کلاسیک فارسی نیست. مگر امکان دارد بدون برخورداری از نظریه قوی ادبی، شعر برجسته و بی‌همانندی مثل شعر فردوسی، سعدی، مولوی و حافظ آفریده شود؟ «اگر ما در گذشته، ادبیات پربراری داشته‌ایم به سبب پشتوانه قوی تئوریک آن بوده که امروزه با اینکه مورد توجه پژوهشگران غربی است، خود ما از آن غافلیم و تا این تئوری‌ها امروزی نشود و ما پا به پای پیشرفت مطالعات ادبی در غرب، به فطرت خویش بازنگردیم و آثار امروزی از پشتوانه قوی فرهنگی (چه در قالب و چه در محتوا) برخوردار نباشد، نمی‌توانیم منتظر باشیم که تنها با تقلید از دیگران و به طور تصادفی به رشد ادبی دست یابیم.» (سیدحسینی، ۱۳۷۱: ۱۲/۱).

پی‌نوشت

۱. برگرفته از تعریف سرفیلیپ سیدنی (۱۵۵۴-۱۵۸۶م). شاعر و منتقد انگلیسی؛ ر.ک: شیوه‌های نقد ادبی. ترجمه غلامحسین یوسفی و محمد تقی صدقیانی. تهران: علمی. ۱۳۶۶. ۱۰۱ - ۱۰۵.
۲. در متن و حاشیه تعریف از شعر، نظریات بسیار دیگری را نیز می‌توان مطرح کرد.
۳. درخور توجه است که اصطلاح «نقد ذوقی» را به‌ظاهر اول‌بار عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب *نقد ادبی* به‌کار برده؛ اما بعدها این نوع نقد با عنوان «نقد شاعران» در بعضی از کتاب‌های دیگر از جمله *مبانی و روش‌های نقد ادبی* از نصراله امامی جایگاه خاصی یافته است. برای اطلاع بیشتر بنگرید به کتاب *نقد ادبی* از عبدالحسین زرین‌کوب، جلد ۱، صفحه ۲۲۶ و *مبانی و روش‌های نقد ادبی* نصراله امامی، صفحه ۲۸ و ۲۹.
۴. این پایان‌نامه در دانشگاه تهران، کتابخانه دانشکده ادبیات، بخش پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکتری نگهداری می‌شود و قابل مراجعه است.
۵. صالحی مازندرانی، محمدرضا. (۱۳۸۱). *ماهیت شعر به روایت شاعران* (پایان‌نامه دکتری). به راهنمایی نصرالله امامی. دانشگاه شهید چمران اهواز.
۶. اعظم‌خانی. (۱۳۸۷). *بوطیقای ادبی صائب* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). به راهنمایی خیب‌الله عباسی. دانشگاه تربیت معلم.

8. Michelangelo
9. Davinci
10. Rafael
11. Rembrandt
12. Picasso
13. Mozart
14. Beethoven
15. Schubert
16. Tolstoy

۱۷. برای اطلاع از وضعیت فکری و ادبی عصر صفوی و دگرگونی‌هایی که در این زمینه در این دوران رخ داده است، مراجعه شود به آرین پور، یحیی. (۱۳۵۷). *از صبا تا نیما*. ج ۳. چ ۵. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. ج ۱. ۷-۱۳.

18. Victor Shklovsky
19. Roman Jakobson
20. Terry Eagleton
21. Northrop Frye

منابع

- آرین پور، یحیی (۱۳۵۷). *از صبا تا نیما*. ج ۳. چ ۵. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ارسطو. (۱۳۵۷). *فن شعر*. ترجمه عبدالحسین زرین کوب. تهران: امیرکبیر.
- افلاطون. (۱۳۶۷). *دوره آثار افلاطون*. ترجمه محمدحسن لطفی. ج ۲. چ ۲. تهران: خوارزمی.
- امامی، نصراله. (۱۳۷۷). *مبانی و روش‌های نقد ادبی*. تهران: جامی.
- انوری. (۱۳۶۴). *دیوان اشعار*. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. ج ۲. چ ۳. تهران: علمی فرهنگی.
- ایگلتون، تری. (۱۳۶۸). *نظریه ادبی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- بهار. محمدتقی. (۱۳۴۴). *دیوان اشعار*. ج ۲. چ ۲. تهران: فردوسی.
- تولستوی، لئون. (۱۳۵۶). *هنر چیست*. ترجمه کاوه دهقان. چ ۶. تهران: امیرکبیر.
- حافظ. [بی تا]. *دیوان*. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: زوار.
- خواجه نصیرالدین توسی. (۱۳۶۱). *اساس الاقتباس*. تصحیح مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- درگاهی، محمود. (۱۳۷۷). *نقد شعر در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۵). *با کاروان حله*. چ ۳. تهران: جاویدان.
- _____ (۱۳۶۹). *نقد ادبی*. ج ۲. چ ۳. تهران: امیرکبیر.

- سعدی. (۱۳۵۶). *کلیات*. به اهتمام محمدعلی فروغی. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- سیدحسینی. رضا. (۱۳۷۱). *مکتب‌های ادبی*. چ ۲. ج ۱۰. تهران: نگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). *نقد ادبی*. تهران: فردوس.
- صائب تبریزی. (۱۳۶۴). *نقد ادبی*. به کوشش محمد قهرمان. چ ۶. تهران: علمی فرهنگی.
- فتوحی، محمود. (۱۳۷۹). *نقد خیال (نقد ادبی در سبک هندی)*. تهران: نشر روزگار.
- فرای، نورتروپ. (۱۳۷۷). *تحلیل نقد*. ترجمه صالح حسینی. تهران: نیلوفر.
- فرخی سیستانی. (۱۳۷۱). *دیوان*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چ ۴. تهران: زوار.
- کروچه، بندتو. (۱۳۸۵). *کلیات زیبایی‌شناسی*. ترجمه فؤاد روحانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مولانا جلال‌الدین بلخی. (۱۳۳۷). *کلیات شمس*. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۷۲). *فردوسی و شعر او*. به اهتمام ماه‌منیر مینوی. چ ۳. تهران: توس.
- ناصر خسرو. (۱۳۷۵). *دیوان*. به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- نظامی گنجوی. (۱۳۶۳ الف). *مخزن‌الاسرار*. به تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: توس.
- نظامی گنجوی. (۱۳۶۳ ب). *هفت پیکر*. به تصحیح وحید دستگردی. چ ۲. تهران: علمی.
- یوسفی، غلامحسین، و محمدتقی صدقیانی. (۱۳۶۶). *شیوه‌های نقد ادبی*. تهران: علمی.

